

مطالعه تطبیقی رویکردهای فضایی به عدالت در نظریه‌های سیاسی

مراد کاویانی راد

گروه جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم جغرافیایی، دانشگاه خوارزمی، تهران

مصطفی قادری حاجت

گروه جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران

افشین متقی

گروه جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم جغرافیایی، دانشگاه خوارزمی، تهران

بهمن نعمت‌زاده*

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۲۰

چکیده

عدالت فضایی، نقش مهمی در توزیع متوازن امکانات در مقیاس‌های مختلف جغرافیایی دارد. این مفهوم، از چنان اهمیتی برخوردار است که نادیده‌انگاشتن آن، باعث گسترش تبعیض و نابہ‌سامانی در سطوح مختلف ناحیه‌ای و ملی می‌شود. با توجه به اهمیت نظری و کاربردی عدالت فضایی، پژوهش حاضر که ماهیت بنیادی دارد با روش‌شناسی توصیفی-تحلیلی، مصادیق و رویکردهای فضایی به عدالت در نظریه‌های مارکسیسم، نوافایده‌گرایی و نیز نظریه‌های جان راولز را بررسی کرده است. نتایج نشان داد که مارکس، مفهوم عدالت فردی را در تقابل با هدف غایی طبقه پرولتاریا می‌داند. هدف‌ها و مبانی سرمایه‌داری با عدالت فضایی-اجتماعی سازگار نیست و عناصری چون محرومیت و استثمار از بایسته‌های بازار هستند و اساساً امکان تحقق عدالت فضایی را منتفی می‌سازند. نوافایده‌گرایی، با اتکا بر مفاهیم حس و تعلق مکانی، مفهوم عدالت را به رویکردهای فضایی نزدیک‌تر کرده است. نوافایده‌گرایان با تأکید بر اینکه مردمی که در یک مکان زندگی می‌کنند و از نظر تاریخی و فرهنگی، رابطه طبیعی با مکان زندگی خود برقرار کرده‌اند، فضا را به عنوان مفهومی راهبردی برای مصادیق عدالت به رسمیت می‌شناسند. همچنین، جان راولز با پیوند مفهوم عدالت به انصاف، نوعی رویکرد فضایی به عدالت دارد. این دیدگاه، نشان داد که هدف غایی عدالت، بسترسازی برای نهادهای سرزمینی در اداره واحدهای فضایی-سیاسی به شیوه دموکراتیک است.

واژگان کلیدی: عدالت، عدالت فضایی، مارکسیسم، نوافایده‌گرایی و جان راولز.

مقدمه

مفهوم و مبحث عدالت^۱ یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در حقوق انسانی است. عدالت، یکی از عالی‌ترین مفاهیم زندگی بشری است؛ به طوری که عدالت، فضیلت اولیه و اساسی انسانهاست؛ تا حدی که ممکن است انسان‌ها در مورد آزادی، رفاه و حتی برابری تردید کنند اما نمی‌توانند مقوله عدالت را نادیده انگارند. با این حال، مفهوم عدالت برخلاف تصور رایج، مفهومی به‌غایت ذهنی و سیال است؛ به طوری که مضمونی عینی، مشخص و پذیرفتنی برای همگان تصور نمی‌شود (Ghaninezhad, 2018: 13). آنچه در این بین، مهم می‌نماید نیاز به مفهوم عدالت فضایی^۲ به صورت نمود عینی عدالت است (Soja, 2010: 9). به عبارتی، عدالت فضایی ارتباط دهنده عدالت اجتماعی و فضا است؛ از این رو، واکاوی برهم‌کنش فضا و اجتماع در فهم بی‌عدالتی‌های اجتماعی و شیوه تنظیم سیاست‌هایی برای کاهش یا حل آن‌ها ضروری است (Dufaux, 2018: 22). عدالت فضایی ناظر به وضعیتی است که سازوکار قدرت، فرصت و ثروت منجر به پویایی‌های ضروری تقویت ظرفیت‌های مکانی فضایی در مقیاس‌های خرد و کلان (کالبدی، محلی، منطقه‌ای و ملی) در راستای تبدیل ظرفیت‌های یاد شده به مزیت است (Ghaderi Hajat, et al, 2017: 103).

توجه به ارتباط متقابل فضا و عدالت که از دهه ۷۰ میلادی و در آثار جغرافیدانان رادیکالی مانند دیوید هاروی^۳ و ادوارد سوجا^۴ پدید آمد، راه تازه‌ای گشود که بر پایه آن می‌شد دیدگاه‌های مختلف و متنوع نظری درباره عدالت اجتماعی را با محور قرار دادن فضا به هم نزدیک کرد. دیدگاه عدالت فضایی یا دیدگاه انتقادی فضایی نه تنها فهم نظری ما را در مورد مفاهیم مثل عدالت، دموکراسی، حق به شهر و حقوق شهروندی غنی و گسترده می‌کند بلکه ما را مجهز به بینش‌هایی می‌کند که در دستیابی به دانش عملی و کاربردی برای دست زدن به کنش‌های سیاسی و اجتماعی یاری می‌دهد (Henslin, 2019: 6). بدون در نظر گرفتن فضا، عدالت قابل دسترس نیست؛ چراکه مکان‌ها ترکیبی از نظام انسانی و طبیعی دارند و به صورت کانون عمده‌ای می‌مانند که تجربیات بلاواسطه ما از جهان امکان‌پذیر می‌سازند. از این رو، روابط اکولوژیک انسان با مکان که از آن به «حق آب و گل» یا احساس تعلق به مکان تعبیر می‌شود، مبنای قدرتمندی برای پدیدار شدن سلسله‌ای از مباحث مانند حقوق تابعیت، شهروندی و نقش‌آفرینی سیاسی انسان در یک فرایند دموکراتیک می‌باشد. بر همین اساس، انسان‌ها حق دارند صاحب‌خانه و کاشانه باشند، در مقیاس محلی به انتخاب دولت محلی و شوراها پردازند و در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت جویند؛ همچنین، در مقیاس ملی، در فرایندهای دموکراتیک نظیر انتخاب اعضای مجلس، رئیس‌جمهور و غیره مشارکت کنند، از آنها پاسخ بخواهند و حتی آنها را مواخذه کنند

¹ - Justice

² - Spatial Justice

³ - David Harvey

⁴ - Edward Soja

(Hafeznia, 2015: 174). آنچه بیش از هر چیز باید مورد توجه قرار گیرد این است که هر فرم فضایی جدای از عادلانه یا ناعادلانه بودن آن متأثر از پیش زمینه‌ها و فرآیندهایی است که باید مورد توجه قرار گیرد (Dufaux, 2018: 20). از این رو، بررسی و تحلیل مصادیق و رویکردهای فضایی به عدالت، می‌تواند افزون بر توسعه نظری ادبیات عدالت، زمینه‌های فلسفی برای عملیاتی‌سازی مفهوم عدالت در فضاهای جغرافیایی را نیز مشخص کند. با نگرش به مقدمه‌ای که برشمرده شد، پژوهش حاضر به بررسی رویکردها و مصادیق فضایی عدالت در نظریه‌های مارکسیستی، نوفایده‌گرایی و نیز نظریات جان راولز پرداخته است.

روش تحقیق

تحقیق حاضر، نوعاً بنیادی است. روش‌شناسی حاکم بر متن ماهیتی توصیفی-تحلیلی دارد و دروندا‌های (متن و اطلاعات) مورد نیاز به روش کتابخانه‌ای (کتب، نشریات و اینترنت) گردآوری شده است. به این صورت که با مراجعه به منابع دست اول مرتبط با نظریه‌ها و مکاتب سیاسی مورد مطالعه، اقدام به استخراج مبانی و بن‌مایه‌های مرتبط با عدالت فضایی در آن شده و سپس مقولات عدالت فضایی با اندیشه‌های جان راولز و چارچوب‌های علمی جغرافیای سیاسی، تطبیق داده شده است.

چارچوب مفهومی

فضا

فضا نمود عینی فرایند دگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی طی زمان در بستر مکان است که عناصر و مناسبات قدرت را آشکار می‌کند. قدرت به عنوان محرک و تغییر دهنده با ابزار سرمایه، رسانه و ایدئولوژی، خالق این دگرگونی-هاست. دارندگان و خواهندگان قدرت برای حفظ وضعیت موجود یا تغییر آن بر اساس علایق و مصالح واحدها (فرد، گروه، سازمان، کشور و...)، فرایندهای فضایی یا همان سازوکار موثر در توزیع فضایی پدیده‌ها را معنا و جهت می‌دهند (Kavianirad, 2012: 39). مفهوم فضا از مهمترین و تعیین کننده‌ترین مفاهیم در رویکردهای جغرافیایی به شمار می‌آید. فضا، تمام ابعاد زندگی انسان را در خود جای داده و منتقل می‌کند. تحلیل فضا از تحلیل فضای کالبدی و شخصی آغاز می‌شود و تا کلان‌ترین ابعاد فضایی تداوم می‌یابد (Rezvani, 2008: 8). تحلیل فضا از شاخه‌های جدید تحلیل گفتمان است؛ فضا همواره با الگویی از سازمان قدرت سازماندهی شده است. سازمان فضایی از این رو که خواهان الگویی خاص از سوژه‌ای مطلوب است، الگوی رفتاری خاصی را طلب می‌کند؛ الگوهایی از رفتار را مجاز و الگوهایی را غیرمجاز می‌داند، چون یک سازمان قدرت است (Widdowson, 2016: 139). در حوزه نظری می‌توان دو روایت کلان از فضا را برشمرد: روایت اول، نسبت فضا و سوژه را بر اساس انفعال و تاثیرپذیری سوژه مطالعه می‌کند و روایت دوم فضا را موجب سوژگی سوژه می‌داند و موقعیت و آفرینش‌گری سوژه را در فضا جستجو می‌کند (Toolan, 2015: 88). سه وجه ساختاری فضا عبارتند از موقعیت جغرافیایی، موقعیت مادی و کالبدی، و بار ارزشی و معنایی رسوب کرده در

فضا (Kashi, 2010: 9). موقعیت جغرافیایی فضا متمایز کننده دور و نزدیک و اینجا یا آنجاست؛ کالبد مادی فضا، امور عینی و مادی است که به چشم بیننده، به منزله فضا حضور پیدا کرده است؛ مؤلفه‌های بعد مادی فضا که الگوهای مختلف از کنش فردی یا جمعی را ساماندهی کرده، منجر به ایجاد تمایز شده و بر اساس رابطه تولید قدرت، اموری را جدی گرفته و اموری را به حاشیه می‌راند. بعد معنایی فضا، به عبارتی دیگر سازمان نمادین نامیده می‌شود (Slembrouck, 2016: 36). فضا سازندگان متعددی دارد که به اعتبار هر کدام از این گروه‌های سازنده، سازمان نمادین دارد. هانری لوفور نیز در هر مکان به تعامل سه فضا اشاره دارد: ۱- فضای مسلط که با وجه تولید کننده با اقتدار ارتباط دارد؛ ۲- خلق فضا که به توانایی تولید فضاهای مقاومت در برابر فضای اقتدار مربوط است و ۳- تعدیل فضا که ناظر به مناطق میانی و تعدیل شده میان فضای قدرت و اقتدار که هم دربرگیرنده جوانب اقتدار و هم جوانب مقاومت است، می‌باشد (Mottaghi and Abbaspour Gomari, 2017: 161). با کاوش در تعامل سازندگان فضا در هر ناحیه از کشور، می‌توان بر اساس ابعادی که مارگارت کوهن برمی‌شمرد به نوع الگوی به‌دست آمده از فضا پی برد؛ این بعدها عبارتند از: فضا موجب ارتباط و هم هویتی افراد با هم می‌شود، نوعی عرصه میان ذهنی تولید می‌کند و متمایز کننده گروه‌های گوناگون اجتماعی به واسطه رمزها و معانی است (Wodak, 2011: 5).

عدالت

پژوهش درباره عدالت از جمله مباحثی است که به رغم برخورداری از قدمت، هنوز تازگی خود را حفظ کرده است. در واقع، پرسش از عدالت هسته اصلی فلسفه سیاسی از جمهوری افلاطون تا به حال بوده است. افلاطون در جمهوری بر این باور است که امیدی برای نوع بشر نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر این که عدالت غالب شود (Lotfi, 2012: 58). بر پایه نظر وی، عدالت به شکل‌گیری نهادهای اجتماعی منجر می‌شود که به حفظ ساختار و بهبود زندگی و فعالیت‌های ما یاری می‌رساند. بعلاوه عدالت از ما انسان‌هایی والا (منطقی و وظیفه‌شناس) می‌سازد. به گفته‌ی افلاطون، عدالت وضعیتی را فراهم می‌سازد که بشریت می‌تواند تحت لوای آن رشد یابد (Chen, 2017: 386). به طور کلی عدالت مفهومی بنیادی در زندگی اجتماعی است و معیاری که افراد، همه چیز- از جهان اقتصادی و نظم اجتماعی تا حوادث زندگی روزمره- را با آن می‌سنجند. می‌توان گفت دغدغه و نگرانی در مورد عدالت مشخصه ذاتی بشری است (Sanders, 2019: 3). واژه عدالت به معانی بسیاری اشاره دارد و اغلب برای طیف گسترده‌ای از مفاهیم- انصاف، استحقاق و شایستگی- به کار می‌رود (Craig, et al, 2018: 21). اهمیت توجه به مقوله عدالت هنگامی دوچندان می‌شود که بدانیم عدالت ذهنی (احساس عدالت) در افراد مختلف جامعه به شکل‌گیری رفتارها، نگرش‌ها و عقاید متنوع و شناخت‌های متفاوت منجر خواهد شد. از این رو عدالت به عنوان متغیری مستقل و تأثیرگذار بر گرایش‌های سیاسی در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته است.

نظریه‌های عدالت به بررسی این پرسش فلسفی می‌پردازند که عدالت چیست. مفهوم عدالت بخش اعظم مبنای اخلاقی نظریه‌ی دموکراسی را به دست می‌دهد، به‌ویژه عدالت اجتماعی راه مناسب برای توزیع منافع و مسئولیت‌های همکاری اجتماعی در نظام‌های دموکراتیک را شرح می‌دهد (Lipsit, 2013: 946). درباره خاستگاه عدالت سه نظریه کلی وجود دارد: دیدگاه نخست معتقد است، انسان طبعاً عدالت‌خواه است. در دیدگاه دوم؛ افرادی مانند روسو، شوپنهاور، راسل، هابز، نیچه و امثال آن‌ها، انسان را طبعاً تجاوزگر دانسته که اگر گاه دم از عدالت می‌زند، بنا به مصلحت‌سنجی آنهاست. دسته‌ای دیگر همچون مارکسیست‌ها نیز باور دارند؛ تحقق عدالت گرچه عملی است و می‌توان آن را محقق ساخت، اما این کار تنها از طریق ابزارهای اقتصادی و تولیدی قابل پیگیری است. آن‌ها معتقدند دنیای سرمایه‌داری به سوسیالیسم منتهی و در آخرین مرحله به حکم جبر ماشین و توسعه اقتصاد، عدالت برقرار می‌شود (Keykha, 2017: 55-56). در این میان، برخی از فیلسوفان (نظیر راولز) بر تعیین استانداردهای عینی برای عدالت متمرکز هستند؛ مشخصه‌های اصلی نظریه راولز درباره عدالت برای نخستین بار به طور مفصل در مجموعه‌های نظریه عدالت، لیبرالیسم سیاسی و عدالت به مثابه انصاف بیان شده است. نظریه وی بر ساختار بنیادی جامعه و کالاهای ضروری که با ویژگی‌های لیبرال نظریه‌اش مرتبط است، متمرکز است. به عبارتی نظریه راولز از عدالت، بر روی ساختار بنیادی نهادهای اجتماعی تمرکز دارد؛ که مستلزم آن است که این نهادها به نفع بی‌بضاعت‌ترین افراد جامعه سازمان یابند. این مزایا افرادی را شامل می‌شود که کمترین کالاهای اساسی اجتماعی را (آنچه راولز آن را کالاهای اولیه می‌نامد) از قبیل حقوق و آزادی، قدرت و فرصت، عزت نفس، درآمد و ثروت را دارند. افزون بر این، راولز آزادی‌های برابر و تساوی منصفانه فرصت‌ها را نیز در نظر می‌گیرد. اما وی در نوشته‌های بعدی‌اش از عدالت به عنوان یک مفهوم سیاسی دفاع کرده است. راولز در این گزارش اصلاح شده از تئوری عدالت‌اش معتقد است؛ هر شخصی باید فرصت‌های برابری برای در دست داشتن مناصب سیاسی و تأثیر گذاری بر تصمیمات گرفته شده در عرصه سیاسی داشته باشد. یک جامعه لیبرال نباید به اعضایش دیکته کند که چگونه زندگی کنند. از این‌رو، راولز این مفهوم گسترده را استنتاج کرده است که نهادهای اجتماعی به هیچ وجه نباید به مفهوم خاصی از زندگی مطلوب اشاره کنند و بنابراین نباید سعی کنند برای موفقیت افراد الگویی به دست دهند (Fleurbaey, et al, 2018: 4). در نهایت؛ عدالت به مثابه انصاف، نظریه عدالت را بر پایه ایده قرارداد اجتماعی بسط می‌دهد و اصولی را بیان می‌کند که گویای برداشت کلی لیبرال از حقوق و آزادی‌های اساسی است و فقط آن دسته از نابرابری‌ها در ثروت و درآمد را مجاز می‌شمارد که به سود محروم‌ترین افراد باشد. راولز در عدالت به مثابه انصاف این ایده را بسط داد که بهترین روایت از عدالت لیبرال این است که آن را برداشتی سیاسی بدانیم. برداشتی سیاسی از عدالت با رجوع به ارزش‌های سیاسی توجیه می‌شود و نباید آن را قسمتی از آموزه اخلاقی، دینی یا فلسفی جامع‌تری بدانیم (Rawls, 2013: 11). علاوه بر این، دو ادعا در رابطه با عدالت وجود دارد؛ در ادعای اول باور بر این است که عدالت به معنی اصول کلی معتبری است که اعتبار جهانی دارد، نه اصول ویژه که زمینه نهادی یا تاریخی - فرهنگی آن‌ها را اداره کند. به عبارت دیگر

معیارهای عدالت از نظر عقلی توجیه شده و مستقل از زمان و مکان برای بشریت تجویز و تعریف می‌شوند. اما ادعای دوم زمینه اجتماعی را یک عنصر همه جا حاضر برای تعریف عدالت در نظر می‌گیرد (Yaghoubi, 2017: 16). عدالت جهانی امروزه جنبه‌های متنوعی را در برمی‌گیرد؛ عدالت توزیعی، که خواستار توزیع عادلانه ثروت جهانی و منابع و فرصت‌ها برای همه افراد بشر است. عدالت اصلاحی، که خواستار اصلاح اعمالی است که در اجتماع جهانی ایجاد شده است و جنبه سوم، تنظیم امور جهانی یا حق امور بین‌المللی در ارتباط با سه اصل انسانیت - حقوق بشر^۱، انسان خوب^۲ و پیوندهای بشری^۳ است. به عبارت دیگر عدالت جهانی تنظیم‌کننده بین‌المللی حقوق بشر است. دغدغه‌های اساسی عدالت جهانی عبارت است از: بنیان نهادهای بین‌المللی، جنگ میان ملت‌ها و افراد و صلح جهانی (Chen, 2017: 391,) (390).

یافته‌ها و تجزیه و تحلیل

ادبیات در زمینه عدالت فضایی بسیار گسترده است. در فلسفه، دین، اخلاق، اقتصاد و زیر شاخه‌های آن نظیر توزیع منابع اقتصادی، گزینش اجتماعی، فلسفه اقتصادی و به طور کلی در علوم اجتماعی توجه فزاینده‌ای بر نظریات عدالت شده است. فیسک^۴ و همکارانش برای تعریف عدالت فضایی به سه جنبه متفاوت از عدالت (توزیعی، رویه‌ای و بین‌المللی) اشاره می‌کنند. از نظر آنان یک نظریه از عدالت فضایی نیازی ندارد به هر سه جنبه آن اشاره کند، بلکه باید حداقل به یک جنبه از آن‌ها اشاره کند. بر این اساس، همان‌طور که راولز و توین بی^۵ اشاره می‌کنند عدالت فضایی (اجتماعی) نظام‌های اجتماعی یا یک گزاره جغرافیایی دارد (Fiske & Gilbert, 2017: 122). سؤال این است که اصول منصفانه برای توزیع منابع چه مکانی است و چرا؟ آیا انصاف، برابری، نیاز یا اصولی این چنینی است یا مجموعه‌ای منطقی از حقوق، آزادی-ها و استحقاق‌ها؟

مارکسیسم

مارکس، عدالت را برای سه نوع جامعه ترسیم می‌کند: جامعه سرمایه‌داری، جامعه سوسیالیستی و جامعه کمونیستی. در جامعه سرمایه‌داری، مارکس، درباره معنا و استفاده از اصطلاح عدالت فردی بدگمان بود. وی عدالت فردی را دغدغه‌ای ذاتاً متعلق به طبقه بورژوا می‌دانست که وابسته به تعهدات اشرافیت بود. مارکس همچنین به تلاش‌های فیلسوفان برای گسترش مفهوم جهانی از عدالت فردی نیز بدگمان بود. بنابراین، بیشتر پژوهشگران موافقند که مارکس عموماً از عدالت

1. human rights

2. human good

3. human bonds

4. Fiske

5. Toynbee

فردی اجتناب می‌کند؛ چراکه آن را مانعی در برابر انقلاب و سرنگونی نظام سرمایه‌داری می‌داند. در عوض، مارکس از اشتراک و پیوستگی منافع فردی صحبت می‌کند. در واقع مارکس نگران آن است که مفاهیمی چون عدالت، به منظور فراهم نمودن ایدئولوژی که وضع موجود را پنهان می‌کند، به کار گرفته می‌شود (Lam, 2016: 479). با این حال، مارکس به ابعادی از عدالت در نظریه‌های خود اشاره کرده است که به رویکردهای فضایی به عدالت نزدیک است. مارکس، توزیع مبتنی بر نیازهای واقعی افراد را عادلانه می‌داند و در این میان سهمی برای شایستگی‌ها مبتنی بر استعدادها طبیعی قائل نمی‌شود. از نظر مارکس در عدالت کمونیستی هرکس به اندازه کارش در تولید سهم می‌برد (Jamalzade, 2017: 13). می‌توان گفت از نظر مارکس، عدالت فردی در جامعه سرمایه‌داری مفهومی است ایدئولوژیک که توسط بورژوازی برای حفظ بقای خود به کار برده شده است. در چنین اوضاعی پرولتاریا باید به استثمار خود-توسط بورژوا-آگاه شود و برای تحقق برابری بپاخیزند. در واقع عدالت فضایی تنها در جامعه سوسیالیستی و کمونیستی امکان تحقق می‌یابد.

هاروی اندیشمند دیگری است که در چارچوب اندیشه‌های سوسیالیستی بیشتر از منظر سرزمینی و فضایی به موضوع عدالت فضایی پرداخته است. از نظر هاروی، در نظام فضایی در بین مناطق، جابه‌جایی مازاد تصاحب وجود دارد که خود به استثمار برخی نواحی توسط نواحی دیگر می‌انجامد. از نظر هاروی هدف‌ها و مبانی سرمایه‌داری با عدالت فضایی اجتماعی سازگار نیست و عناصری چون محرومیت و استثمار از بایسته‌های بازار هستند و اساساً امکان تحقق عدالت فضایی را منتفی می‌سازند. بر این مبنا، هاروی کوشیده است که راه‌حل‌ها را نیز در تغییرات فضایی بیابد و پیشنهاد می‌کند تا در تعیین حد و مرز مناطق و تخصیص منابع به این نواحی معیارهای اجتماعی عادلانه‌ای را مد نظر قرار دهیم و نحوه تعیین حد و مرزها و تخصیص منابع به گونه‌ای باشد که بیشترین سود نصیب گروه‌های فقیر و فاقد امتیاز شود و نه بالعکس (Pavot and Diener, 2013: 169).

مارکسیست‌های متأخر نظیر پولانزاس و رایت نیز به بحث از نابرابری (بی‌عدالت فضایی) پرداخته‌اند. پولانزاس مانند آلتوسر جبر اقتصادی دیگر مارکسیست‌ها را نمی‌پذیرد. وی در پی تکمیل و از نو جهت دادن به تحلیل مارکسیست‌های سنتی از طبقه و دولت سرمایه‌داری و دیگر مباحث مهم در نابرابری اجتماعی بوده است. به طور کلی پولانزاس مانند بیشتر مارکسیست‌ها سلطه سیاسی بورژوازی را با قدرت زورگویانه و نحوه حکومت دولت همراه می‌داند و باور دارد که نفوذ ایدئولوژیک آن در ساخت‌های مذهبی و آموزشی و دیگر ساختارهای جامعه تجلی می‌یابد. وی اشاره می‌کند که عوامل سیاسی و ایدئولوژیک می‌تواند شکاف ثانویه‌ای را به شکل قشرها و یا تقسیمات فرعی را میان طبقات اصلی ایجاد کند. پولانزاس این امکان را می‌دهد که روابط قدرت به ورای روابط طبقاتی بسط یابد تا مسائلی نظیر نژاد، جنسیت و جز این‌ها را شامل شود. به طور کلی تصور وی از نابرابری در تحلیل او از طبقه، قدرت و دولت سرمایه‌داری منعکس شده است. قوت رویکرد پولانزاس، سعی او در حفظ تأکید اصلی مارکس بر کنترل تولید مادی به مثابه منبع

قدرت و نابرابری است، ضمن این‌که به عوامل سیاسی و ایدئولوژیک که نادیده گرفته می‌شوند، توجه می‌کند (Greb, 2013: 184). به یاد داشته باشیم که عدالت فضایی در نظریه‌های مارکسیستی در تقابل با عدالت فردی لیبرالیستی قرار دارد.

در واقع، از منظر مارکسیسم، عدالت فردی نوعی رویکرد برساخته در سرمایه‌داری است تا امکان پراکنش متناسب امکانات و شاخص‌ها را به فضاهای خاصی منحصر کند؛ فضاهایی که دیوید هاروی آنرا «جریان سرمایه» نامیده است. جریان سرمایه به صورت ناعادلانه، همواره میان قطب‌های صنعتی و سرمایه‌داری در جریان است. در چنین وضعیتی، فضاهای جغرافیایی غیرصنعتی از جذب سرمایه ناتوان هستند و شاخص‌های فقر و نابرابری نیز در چنین فضاهایی فراوان است.

نوفایده‌گرایی^۱

فایده‌گرایی کلاسیک با کارهای جرمی بنتام^۲ مرتبط است. بعدها نیز توسط فلاسفه و اقتصاددانان بریتانیایی خصوصاً توسط میل در سال ۱۸۶۱ توسعه یافت (Abel Olsen, 2017: 627). از نظر فایده‌گرایان، انسان‌ها همواره درصددند تا لذت خویش را به حداکثر و رنج خود را به حداقل برسانند و از نظر اخلاقی، کاری صحیح است که در مجموع خوشی و بهزیستی افراد را به حداکثر و رنج آنها را به حداقل برساند. از جهت فردی، عدالت به عنوان مهاری برای کنترل لذت‌گرایی و زیاده‌طلبی شخص در برخورد با دیگران ایفای نقش می‌کند و از جهت اجتماعی معمولاً شعارهای عدالت-خواهانه برای اصلاح نظام توزیع خیرات و مضرات اجتماعی و تعدیل نابرابری‌ها مد نظر قرار می‌گیرد. لذا تبیین فایده-گرایان از عدالت، حالت دفاعی به خود گرفته است و آن‌ها تلاش زیادی کرده‌اند تا به نحوی با جرح و تعدیل مبانی فایده‌گرایی کلاسیک، رویکردهای فضایی را نیز در گزاره‌های خود بگنجانند (Tavasoli, 2017: 21).

سؤال مهم این مکتب این است که آیا ارزش‌هایی مثل عدالت و آزادی تنها در صورتی که به بهزیستی و خوش‌بختی بیشتر عمومی منجر شود به عنوان وسیله‌ای در خدمت این هدف قابل قبول است؟ اگر فرض کنیم در مقطعی از زمان، اجرای این آرمان‌ها به بهزیستی عمومی بیشتر نینجامد و راه‌های دیگری که ناقض این ارزش‌ها هستند، برای نیل به آن هدف مؤثرتر باشند، آیا این‌ها کنار گذاشته می‌شود؟ مسئله دیگر این است که چگونه تشخیص دهیم که خیر و خوشی بیشتر کدام است؟ چه امیال و نیازهایی معقول و قابل اعتنا به شمار می‌آید؟ آیا میل‌ها و نیازهای محسوس ملاک قرار می‌گیرد یا آنچه نیاز واقعی و شایسته قلمداد می‌شود؟ پاسخ فایده‌گرایان این است که میل‌ها و نفرت‌های محسوس، معتبر است و خود افراد بهترین قاضی برای تشخیص این‌که چه چیزی مایه لذت و یا رنج آن‌هاست، هستند. ارزش، آن چیزی است که مردم عملاً به آن تمایل دارند، نه آن چیزی که ما فکر می‌کنیم شایسته پذیرش است. به گفته میل: «تنها دلیلی که

1. Neo-Utilitarianism

2. Jeremy Bentham

می‌توان آورد برای این که چه چیزی خواستنی است، این است که مردم عملاً آن را می‌خواهند». یا به گفته بنتام: «هیچ کس به خوبی خود شما نمی‌داند چه چیزی به سود شماست» (Tavasoli, 2017: 31). در این رویکرد، عقل ابزاری معطوف به قدرت است و نه معطوف به کشف حقیقت. بنابراین، فایده‌گرایی نگرشی تقلیل‌گرایانه است که به کمک علم اثباتی و تجربی، همه توان نظری و عملی خود را به کار گرفت تا طبیعت را به تسخیر انسان درآورد. در این مکتب که با عقلانیت ابزاری گره خورده است، منابع طبیعی همواره به شکل ابزار و به مثابه منابع دیگری همچون نیروی کار ارزش گذاری می‌شوند و ارزش‌ها و کارکردهای زیستی و بوم‌شناختی طبیعت از نظر دور می‌ماند (Kamkar and Damghani, 2008: 113). رویکردهای اخیر فایده‌گرایان که از آن با عنوان نوافایده‌گرایی تعبیر می‌شود، با اتکا به مفاهیم حس و تعلق مکانی، مفهوم عدالت را به رویکردهای فضایی نزدیک‌تر کرده است. فایده‌گرایان معاصر با تاکید بر اینکه مردمی که در یک مکان زندگی می‌کنند و از نظر تاریخی و فرهنگی، رابطه طبیعی با مکان زندگی خود برقرار کرده‌اند، از صلاحیت بیشتری برای تشخیص منافع خود برخوردار هستند. چنین رویکردی، با رویکرد فضایی در جغرافیا که تعلق به یک مکان را موجب به‌وجود آمدن حق طبیعی می‌داند، همانند است. در واقع، پیوند تاریخی با یک مکان، در میان مردم آن منطقه نوعی مصلحت و تشخیص مشترک ایجاد می‌کند که در چارچوب آن، عدالت آن‌چیزی است که در راستای نیازها، مصالح و منافع مردم یک مکان است. چنین برداشتی با مفهوم «ژئودموکراسی»^۱ در یک راستا قرار دارد. ژئودموکراسی بر این نکته تاکید می‌کند که تعلق به یک مکان یا فضای جغرافیایی، یکی از پایه‌های دموکراسی است و تخصیص منابع و منافع باید در راستای حقوق طبیعی مردم یک مکان صورت گیرد (Kavianirad and Gharehbeigi, 2015: 276).

دیدگاه جان راولز

جان راولز پس از انتشار نظریه عدالت در ابتدای دهه ۱۹۷۰ می‌نویسد: عدالت، نخستین فضیلت نهادهای اجتماعی است همچنان که حقیقت برای نظام‌های فکری اولین فضیلت است. وی به ساختارهای اساسی اجتماعی به‌عنوان موضوع اصلی عدالت توجه کرده است. راولز بر اساس تاثیرات تعیین‌کننده بر روی فرد، ساختارهای اجتماعی را به عنوان حوزه‌ی خاص مورد بحث قرار می‌دهد (Xianzhong, 2017: 275). وی با عدالت مبتنی بر کمال‌گرایی^۲ سازگاری ندارد و نمی‌تواند بپذیرد که عدالت، بر پایه توجه به کمالات معنوی، فرهنگی و فلسفی ویژه‌ای تعریف و توجیه شود (Vaezi, 2017: 257). به نظر می‌رسد که جان راولز، در پی ارائه نظریه اخلاقی و گرایش در حوزه عدالت توزیعی است که آشکارا وظیفه‌گرا باشد و بر هیچ پیش‌فرض و تعریف پیشینی از خیر، کمال و سعادت بشری استوار نباشد (Rawls, 2013: 724).

1. Geo-Democracy

2. Perfectionism.

جان راولز ضمن انتقادهای جدی بر اخلاق فایده‌گرایانه بنتام و میل، سعی دارد جنبه فضایی اخلاق وظیفه‌گرایانه کانت را از نو زنده کند و نظریه بدیلی به جای نگرش فایده‌گرایانه که مدت‌ها بر سنت لیبرالی حاکم بوده است، عرضه کند. وی حقوق را تابع ملاحظات فایده‌گرایانه نمی‌داند و معتقد است که رفاه عمومی نمی‌تواند حقوق اساسی فرد را تحت الشعاع قرار دهد، چراکه «بر بنیاد عدالت هر فردی حریمی دارد که حتی رفاه عمومی جامعه نمی‌تواند آن را نقض کند» (Rawls, 2013: 720). وی بدون این که هیچ مفهوم خاصی را از قبل برای عدالت برگزیند یا غایت به خصوصی را متعین بداند، باور دارد که باید زمینه‌ای فراهم آورد تا افراد بتوانند همان طور که خود می‌پسندند با هر تصویری که از خوبی دارند غایات خویش را به پیش برند و قابلیت‌های‌شان را به فعلیت برسانند. البته باید چارچوبی ایجاد شود که رویه عملی هرکس با آزادی دیگران منافات نداشته باشد (Tavasoli, 2017: 42).

از نگاه راولز، اصول عدالت فضایی نه با روش استنتاج عقلی دست‌یافتنی است و نه با روش‌های غایت‌انگاران که مبتنی بر تعریف و تلقی‌ای پیشینی از خیر و سعادت است (Vaezi, 2017: 258). این اصول با الزامی ساختن وجود فرصت‌های منصفانه برای تمامی شهروندان، تصریح می‌کنند که نابرابری‌ها در ثروت و موقعیت‌های اجتماعی باید به سود محروم‌ترین اعضای جامعه باشند. رویکرد فضایی مستتر در نظریات راولز، در مفهوم قرارداد اجتماعی نهفته است که وی با تکیه بر آن، عدالت و بی‌عدالتی را مشخص می‌کند: «هدف من ارائه برداشتی از عدالت است که تئوری آشنای قرارداد اجتماعی را، که لاک، روسو و کانت در آثارشان به آن پرداخته‌اند، تعمیم می‌دهد و به سطح بالاتری می‌برد. به این ترتیب، افراد درگیر همکاری اجتماعی، در اقدامی مشترک با هم اصولی را انتخاب می‌کنند که قرار است حقوق و وظایف اساسی را مقرر و تقسیم منافع اجتماعی را معین کند. همان طور که هر شخصی باید با واکنش عاقلانه تعیین کند که چه چیزی خیر او یعنی نظام اهدافی را که پیگیری آنها برای او عاقلانه است تشکیل می‌دهد، یک گروه از افراد هم باید یک بار برای همیشه معلوم بدانند که چه چیزی بناست در میان آنها عادلانه و ناعادلانه به حساب بیاید» (Tavasoli, 2017: 21).

کتاب «عدالت به مثابه انصاف» جان راولز، هدف عملی عدالت را فراهم‌سازی بنیان فلسفی و اخلاقی قابل قبولی برای نهادهای دموکراتیک در اداره واحدهای فضایی-سیاسی (کشورها) می‌داند. وی معتقد است، در این برداشت از عدالت فضایی، بنیادی‌ترین ایده عبارت است از ایده جامعه به عنوان نظام منصفانه همکاری اجتماعی طی زمان از نسلی به نسل بعد. وی بر این باور است که ما از این ایده به عنوان ایده سازمان‌دهی کننده محوری در تلاش برای بسط برداشتی سیاسی از عدالت استفاده می‌کنیم که مدافع رژیم دموکراتیک باشد که این ایده محوری در پیوند با دو ایده بنیادین توأمان به وجود می‌آید (Jahanshahi, 2013: 27). این دو ایده عبارتند از ایده شهروندان (آن‌هایی که به همکاری می‌پردازند) در مقام اشخاص آزاد و برابر و ایده جامعه به سامان، یعنی جامعه‌ای که به طرز کارآمدی از طریق برداشتی عمومی از عدالت سامان می‌یابد (Kavianirad and Gharhbeygi, 2017: 127).

او دو اصل فضایی از عدالت را برای جامعه بسیار منظم خود طراحی می‌کند. یکی اصل آزادی و دیگری اصل برابری. اصل اول عبارت از این است که عدالت اجتماعی ایجاب می‌کند آزادی‌های بنیادین برای همه افراد یک مکان، به‌گونه‌ای ارائه و تضمین شود که متناسب با نظام "آزادی برای همه" باشد. یعنی هرکس بتواند از چنین آزادی‌های بنیادینی برخوردار شود. آزادی‌های بنیادین که منظور راولز است مفاهیمی است که در فرهنگ سیاسی مغرب زمین به دلایل مختلف ریشه دوانده و دست‌کم طی سه تا چهار قرن اخیر رشد کرده است؛ مثل آزادی اجتماعی، آزادی وجدان، آزادی بیان، آزادی عقیده و آزادی مهاجرت (Hosseini Beheshti, 2017: 28). اصل دوم می‌گوید: نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به‌گونه‌ای تنظیم شوند که: الف) بیشترین منفعت را برای کم‌بهره‌ترین افراد دربرداشته باشد. ب) مناصب و مشاغل، تحت شرایط مناسب و متناسب با نظام فرصت‌های برابر در دسترس همگان باشد. در قسمت الف بحث بر سر تقسیم مساوی ثروت در میان همه افراد نیست. همچنین سخن از توزیع مجدد ثروت نیز نمی‌باشد. در بند ب بحث این است که مناصب و مشاغل به‌طور یکسان باید در اختیار افراد باشد. یعنی اگر خواستیم برای یک شغل یا یک منصب فردی انتخاب کنیم، تفاوت نژاد، دین یا جنسیت در آن انتخاب دخیل نباشد، بلکه صرفاً تعلق‌های سرزمینی کفایت می‌کند (Rawls, 2013: 62).

بررسی مجموعه نظریات جان راولز، به‌ویژه در کتاب عدالت به مثابه انصاف، نشان می‌دهد که مصادیق فضایی مانند قلمرو، واحدهای سیاسی-فضایی و مدیریت بهینه مکانی از جمله بایسته‌های عدالت عملی از نظر جان راولز است (Heidary Khoei, et al, 2023: 259). در واقع، عدالت زمانی که از طریق مفهوم انصاف توضیح داده می‌شود، به یک زمینه فلسفی و اجتماعی تبدیل می‌شود که هدف آن، فراهم کردن اداره سیاسی یک قلمرو است. از این رو، به‌نظر می‌رسد با تاسی از مصادیق فضایی مستتر در نظریات راولز، جغرافیا در جایگاه علم سازماندهی نظام فضایی و با برخورداری از نگرشی ژرف به مقوله توسعه پایدار و برنامه‌ریزی ناحیه‌ای و به کارگیری الگوهای متعدد به منظور بررسی نظام استقرار جمعیت و فعالیت در ارتباط با بنیان‌های جغرافیایی، شناسایی توان‌های محیطی، بررسی تنگناهای جغرافیایی، نحوه کاربری زمین، تنظیم رابطه انسان با محیط و بررسی آثار اقتصاد سیاسی و دیگر عوامل مؤثر در توسعه فضایی، نقش بارزی در برنامه‌ریزی سطوح مختلف دارد (Farpour, et al, 2022: 219; Nikpey & Madani, 2020: 280). بر این اساس، حکومت وظیفه دارد بر پایه عدالت جغرافیایی و فضایی در مناطق کمتر توسعه یافته به واسطه ضعف برنامه‌ریزی فضایی، انزای جغرافیایی، ناهمسانی‌های فرهنگی و غیره از طریق نظام توزیع عادلانه و سرمایه‌گذاری متناسب با توانش‌های محیطی به برنامه‌ریزی و توسعه پردازد (Moradkhani, 2020: 249; Houshmand, 2020: 73).

نتیجه‌گیری و دستاورد علمی و پژوهشی

بررسی مصادیق عدالت فضایی در نظریه‌های مارکسیسم و نوفایده‌گرایی و نیز دیدگاه‌های جان راولز نشان داد که گرایش به وجه مکانی-فضایی عدالت می‌تواند مقولات عدالت را واقعی‌تر و کاربردی‌تر کند. از این رو، مارکسیسم با نقد گرایش‌های فردی به عدالت، معتقد است که چنین گرایشی در راستای نظام تولید و ترویج سرمایه‌داری حرکت می‌کند؛ نظامی که از منظر مارکسیسم، عامل اصلی گسترش فقر و نابرابری در جهان است. نوفایده‌گرایی نیز با فاصله گرفتن از گرایش‌های فردمحورانه، عدالت را با مصادیقی چون عدم تبعیض و برخورداری توضیح می‌دهد. در این چارچوب، عدالت فضایی در قالب حقوق مکانی شهروندان عینیت می‌یابد و دیگر صرف سود شخصی و فردگرایی، ملاک عدالت محسوب نمی‌شود. دیدگاه‌های جان راولز نیز نشان می‌دهد که عدالت فضایی را باید مقوله‌ای سیاسی و مکانی در نظر گرفت که به سوی نوعی هدف غایی در حرکت است؛ این هدف غایی، پیوند مقولات عدالت با شیوه‌های حکمرانی دموکراتیک و مدیریت سرزمین است. جدول زیر (جدول ۱)، رهیافت‌های موجود به عدالت فضایی را به صورت خلاصه نشان داده است.

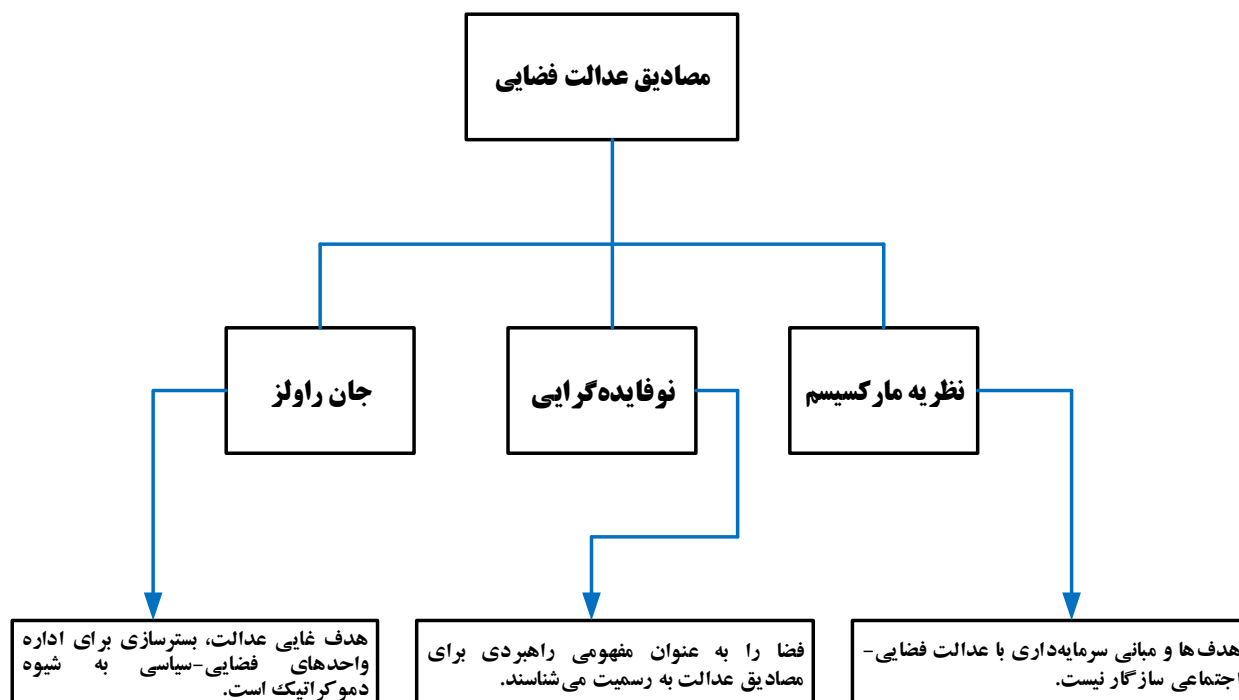
جدول ۱- رویکردهای فضایی به عدالت در مارکسیسم، نوفایده‌گرایی و نظریات جان راولز

ردیف	نام نظریه/نظریه‌پرداز	نوع رویکرد به عدالت	نوع رویکرد به عدالت فضایی
۱	مارکسیسم	عدالت عموماً با جنبه جمعی و گروهی مصداق می‌یابد و عدالت فردی، شگرد بازار به‌منظور ترویج مصرف و سلطه سرمایه است.	عدالت فضایی با گسترش مکانی-فضایی عدالت جمعی و دسترسی به رفاه امکان‌پذیر است.
۲	نوفایده‌گرایی	عدالت بر مبنای سود فردی که از گزاره‌های فایده‌گرایی است، به رقابت غیرترجیحی منتهی می‌شود و با مصادیق دموکراسی، مغایر است.	مصادیق عدالت با منافع و امیال مردم یک مکان (شهروندان) امکان‌پذیر است. در واقع، وجه فضایی عدالت، قابلیت بیشتری برای رفع تبعیض دارد.
۳	جان راولز	عدالت باید رویکردی انصاف‌محور داشته باشد و اکثریت ساکنان یک قلمرو را بهره‌مند سازد.	عدالت در شکل فضایی آن، نوعی رویکرد قلمرومحور و دموکراتیک به‌شمار می‌رود که هدف اصلی آن، گسترش مکانی دموکراسی (ژئودموکراسی) است.

(Source: Authors)

همچنانکه داده‌های جدول فوق نیز نشان می‌دهد، یافتن مصادیق عینی برای مفهوم عدالت، همچنان یکی از بحث‌های دامنه‌دار در علوم اجتماعی است. در این میان، رویکردهای فضایی به عدالت که از سوی جغرافی‌دانان مطرح شده است، در ادامه کوشش‌های مطالعاتی و میدانی به منظور کاربردی‌سازی عدالت صورت می‌گیرد. با توجه به اهمیت عدالت فضایی و نقش آن در مدیریت بهینه کشور، پژوهش حاضر به بررسی مصادیق و رویکردهای فضایی به عدالت در نظریه‌های سیاسی پرداخت. از میان نظریه‌های موجود، دو نظریه مارکسیستی و نوفایده‌گرایی انتخاب شدند. نظریه مارکسیسم به دلیل تأکید بر مقوله جمعی عدالت در تضاد با مقوله فردی عدالت در سرمایه‌داری، مصادیق فضایی قابل توجهی برای

بررسی عدالت فضایی دارد. همچنان که نتایج تحقیق نیز نشان داد، مارکسیسم با انتقاد از مقوله عدالت فردی در ساختار نظام سرمایه‌داری، معتقد است که عدالت فردی نوعی عدالت بازارمحور است که به انحصار جریان سرمایه در میان فضاها و سرمایه‌دار صنعتی می‌انجامد. بر این اساس، عدالت فضایی با تاکید بر شکستن چنین انحصارهایی، باور دارد که سلطه جریان سرمایه در فضای کاپیتالیستی، یکی از عوامل فقر و نابرابری در جهان امروز است. بررسی نظریه نوافایده-گرایی نیز نشان داد که این نظریه با تصحیح منفعت‌گرایی انحصاری در فایده‌گرایی، عدالت را در چارچوب مکان و تعلق فضایی بررسی می‌کنند. در واقع، نوافایده‌گرایی با اهمیت قائل شدن بر حقوق و منافع یک مردم یک مکان دارند، معتقد است که مطابقت دادن مصادیق عدالت با منافع و امیال مردم یک مکان (شهروندان)، می‌توان مصادیق قابل قبول‌تری برای مصادیق عینی عدالت یافت. بررسی نظریه‌های جان راولز نیز نشان داد که پیوند عدالت با انصاف، راولز را به سوی نزدیکی با مفاهیم فضایی سوق داده است که می‌توان مفهوم جغرافیایی ژئودموکراسی را نزدیک‌ترین رویه به نظریات عدالت‌محورانه راولز در نظر گرفت. شکل زیر، فشرده مباحث تحقیق را در چارچوب مدل مفهومی نشان داده است.



شکل ۱- بازتاب‌های فضایی به عدالت در نظریه‌های سیاسی

(source: Authors)

References

- Abel Olsen, J. (2017). Theories of justice and their implications for priority setting in health care, Monash University.
- Chen, X. (2017). The human voice of justice, Journal of Chinese Philosophy Department of English, University of Texas at San Antonio.
- Craig, A., Werdorf, S., Alexander, I. and Firestone, P. (2018). Social Justice and Moral Reasoning: An Empirical Integration of Two Paradigms in Psychological Research, *Social Justice Research*, 15(1): 18-28.
- Dufaux, F. (2018). Birth announcement, justice spatial/spatial justice, *Bolivia Social Science & Medicine*, 3(5), 663-678.
- Farpour, R., Bakhshayesh Ardestani, A., & Abtahi, S. M. (2022). International justice from the perspective of John Rawls' political thought. *International Relations Researches*, 11(4), 215-237
- Fiske, L. and Gilbert, P. (2017). Perceptions of social dangers, moral foundations and political orientation, *Personality and individual different*.
- Fleurbaey, M., Salles, M.A. and Weymark, J. (2018). Justice political liberalism and utilitarianism, Cambridge University.
- Ghaderi Hajat, Mostafa, Aftabi, Zakia, Ferdowsi, Abbas (2017). The Relationship between Spatial Justice and Political Participation, Case Study: South Coastal Coast, *Quarterly Journal of Human Geographical Studies*, Volume 2, Number 1, pp. 119-101 [in Persian].
- Ghani Nejad, Musa (2018). Historical and macro: Justice, Social Justice and Economy, *Journal of Economics*, Volume 3, Number 5, pp. 10-24 [in Persian].
- Greb, Edward (2013). *Social inequality: The views of classical and contemporary theorists*, translated by Mohammad Siahpoosh and Ahmad Reza Gharvizad, Tehran: Abrar Publishing [in Persian].
- Heidary Khoei, A., Seyed Bagheri, S.K., & Rezapour, H. (2023). The principles of political justice in the thought of Imam Khomeini and John Rawls. *Islamic Politics Research*, 10(22), 257-281.
- Henslin, J. (2019). *Spatiaology (Core concepts)*, Their Edition, Southern Illinois University, Edwardsville, pearson international.
- Hosseini Beheshti, Seyyed Ali Reza (2017). *Epistemological Foundations of Social Justice Theory*, Tehran: Gohar Publications [in Persian].
- Houshmand, H. (2020). Human Rights, Religion, and Decent Hierarchical Societies: A Rawlsian Analysis. *The Journal of Human Rights*, 15(1), 69-90.
- Jahanshahi, Alieh (2014). *The Role of Justice in Community Development*, Tehran: Sami Publications [in Persian].
- Hafiznia, Mohammad Reza (2016), *Geopolitics: Concepts and Foundations*, Mashhad: Papli Publications [in Persian].
- Jamalzadeh, Nasser (2017). Political and Social Justice in Three Approaches of Jurisprudence, Philosophy and Sociology, *Quarterly Journal of Political Knowledge*, Volume 4, Number 3, pp. 20-5 [in Persian].
- Kamkar, Behnam and Mahdavi Damghani, Abdolmajid (2008). *Fundamentals of Sustainable Agriculture*, Mashhad: Jihad University Press, Ferdowsi University of Mashhad [in Persian].
- Kashi, Mohammad Javad (2010). Analysis of Space as a Discourse of Field Mining, *Iranian Social Studies Quarterly*, Volume 5, Number 2, pp. 1-19 [in Persian].
- Kavianirad Morad, Gharabeyghi, Mosayeb (2015). Explaining the Relationship between Ecology and Democracy in Poststructuralist Theory, *Quarterly Journal of Planning and Spatial Planning*, Volume 20, Number 2, pp. 273-292 [in Persian].
- Kavianirad, Morad (2012). *Geography of Elections with Emphasis on Presidential Elections in Iran*, Tehran: Kharazmi University Press [in Persian].

- Kavianirad, Morad, Gharehbeygi, Mosayeb (2017). *Geography of Elections: Concepts and Functions*, Tehran: Institute for Strategic Studies Publications [in Persian].
- Keykha, Najmeh (2017), *Social Justice*, Tehran: Young Thought Center Publications [in Persian].
- Lam, T. (2016) Reference group influences among Chinese travelers, *Journal of travel research*, 12(1), 474-484.
- Lipsit, Simor Martin (2013), *Encyclopedia of Democracy*, translated by Kamran Fani and Noorullah Moradi, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications [in Persian].
- Lotfi, Rozita (2012). *The Sense of Justice and its Relationship with Political Trends (Case Study: Tehran)*, PhD Thesis in Sociology, Allameh Tabatabai University [in Persian].
- Moradkhani, F. (2020). The Concept of constitution in John Rawl's thought. *Journal of Legal Studies*, 12(1), 247-273.
- Mottaqi, Afshin, Abbaspour Gomari, Marzieh (2017). Organizing Space Based on Discourse Analysis of Heterogeneous Areas of Iran, Volume 7, Number 25, pp. 157-178 [in Persian].
- Nikpey, A., & Madani, Z. (2020). Civil Disobedience in Open and Closed Societies and Legal-Political Systems (Review of John Rawls and Hannah Arendt's Theories). *Legal Research Quarterly*, 23(91), 277-302.
- Pavot, W. and Diener, E. (2013) Review of the satisfaction with life scale, *American Psychological Association*, 5(2): 164-172.
- Rawls, John (2014), *Justice as Justice*, Translated by Erfan Sabeti, Tehran: Ghoghnoos Publishing [in Persian].
- Rezvani, Mohammad Reza, Ahmadi, Ali (2009), The place and role of culture in the formation of spatial identity, *Letter of Cultural Research*, Vol. 10, No. 6, pp. 2-15 [in Persian].
- Sanders, J. (2019). *Handbook of Justice Research of law*, Kluwer Academic, New York.
- Slembrouck, S. (2015). Explanation, Interpretation and Critique in the Analysis of Discourse. *Critique of Anthropology*, 21(3): 33-57.
- Soja, E. (2010), *Seeking Spatial Justice*, Publisher: University of Minnesota Press.
- Tavassoli, Hossein (2017). The Basis of Justice in John Rawls Theory, *Quarterly Journal of Criticism and Opinion*, No. 10, No. 2, pp. 25-44 [in Persian].
- Toolan, M. (2015). What Is Critical Discourse Analysis and Why Are People Saying Such Terrible Things About It? *Language & Literature* 6(2): 83-103.
- Vaezi, Ahmad (2017). *Critique and Study of Theories of Justice*, Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute Publications [in Persian].
- Widdowson, H. (2016). The Theory and Practice of Critical Discourse Analysis, *Applied Linguistics* 19(1): 136-151.
- Wodak, R. (2011). What CDA is about, In: Wodak, Ruth & Meyer, Michael (eds.) (2001) *Methods of Critical Discourse Analysis*. London: Sage.
- Yaghoubi, Dariush (2017). *Iranians' understanding of justice*, Tehran: Jamshenasan Publications [in Persian].

Explanation of Spatial Approaches to the Justice in Political Theories

Morad Kavianirad

Associated Professor of Political Geography, Kharazmi University

Mostafa Ghaderi Hajat

Assistant Professor of Political Geography, Tarbiat Modares University

Afshin Mottaghi-

Associated Professor of Political Geography, Kharazmi University

Bahman Nematzadeh*

PhD Student of Political Geography, Kharazmi University

Abstract

Spatial justice is one of the fundamental concepts in political theory and philosophy. Extensive studies have been conducted to identify and determine the objectives of the concept of justice, of which spatial justice in geography can be considered as one of the important objective examples in this field. Given the importance of spatial justice, the present study uses a descriptive-analytical approach to spatial examples and approaches to justice in the theories of Marxism, utilitarianism, and John Rawls's theories. results has showed that Marx saw the concept of individual justice as opposed to the ultimate goal of the proletarian class and believed that individual justice was an obstacle to revolution. The goals and foundations of capitalism are incompatible with social spatial justice, and elements such as deprivation and exploitation are essential to the market and essentially eliminate the possibility of the realization of spatial justice. Rationalism, relying on the concepts of sense and spatial belonging, has brought the concept of justice closer to spatial approaches. Emphasizing that people who live in a place and have historically and culturally established a natural connection with their place of residence, neo-utilitarianism recognize space as a strategic concept for examples of justice. Also, John Rawls, by linking the concept of justice to justice, a kind of spatial approach to justice. John Rawls's book "Justice as Fairness" aims to provide a practical philosophical and ethical basis for acceptable causal and managerial matters. This view suggests that, in Rawls' view, the ultimate goal of justice is to provide the appropriate ground for democratic institutions in the administration of space-political units (states) in a democratic manner.

Keywords: Justice, Spatial Justice, Marxism, neo-utilitarianism, John Rawls

* (Corresponding Author) bahman.nematzadeh@gmail.com